

سپنتا، ایدیالیزم دولتی، و دیموکراسی بازار آزاد

تاریخ نشان داده است که استعمار در راه نیل به اهداف خود چه در گذشته و چه امروز همیشه نیاز به عروسک های آراسته شده بومی داشته است. از هند تا جامایکا و از بولیویا تا اندونیزیا، یک قشر به ظاهر برگزیده بومی که از گذشته شان شرم و از آینده شان هم هراس داشتند، آگاهانه و یا نا آگاهانه، در خدمت استعمار و اهداف آن قرار گرفتند. افغانستان هم کشوریست که امیران، شاهان، رهنان، قاتلان، درباریان و امروز هم روشنفکر نمایان چند از هفت خوان رنگین استعمار گران بهره های بسیار جستند و خوب هم برایشان خدمت کردند.

آقای رنگین دادفر سپنتا وزیر خارجه جمهوری "اسلامی" افغانستان (آقای سپنتا زمانی با نام "جمهوری اسلامی افغانستان" مشکل داشتند. نمیدانم امروز که گویا سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان را تمثیل میکنند، چی فکر میکنند. نگارنده) یکی از کسانی است که همیشه ناکامانه کوشش کرده است که چهره متفاوتی را از افغانستان اشغال شده نشان دهد. عملکرد های آقای سپنتا بعضاً هم آنقدر مضحک است که گمان می رود درک ناقص از افغانستان و جهان دارند و یا هنوز هم در گیر اندیشه های ایدیالیستی گذشته شان هستند. بطور مثال، زمانی خواهان میانجیگری میان امریکا و ایران شدند و در سفر اخیر شان در ترکیه همیشه و در هر فرصت، میخواستند از رابطه اسلام و دیموکراسی صحبت کنند، تا اینکه در عقب در های بسته برایشان گوشزد شد که باید "از فشار بالای جنرال دوستم کاسته شود" شاید هم سردمداران ترک به این شکل میخواستند، آقای سپنتا را متوجه وظیفه "اصلی" اش کنند. "خطوط کلی سیاست خارجی افغانستان" که چند هفته قبل در وزارت خارجه اعلان شد یکی دیگر از مقاله های نیمه اکادمیک که از افکار ایدیالیستی جهان سومی آقای سپنتا بیرون شده است، میباشد، که با در نظر داشت وضعیت کنونی افغانستان هیچگونه جنبه عملی ندارد. با ذکر این نقطه که ایدیالیزم منطقی چیزی بدی نیست و انسان ها میتوانند افکار و اندیشه های ایدیالیستی داشته باشند. فقط، ایدیالیزم دولتی، که سخت از طرف اربابان قدرت جهانی در کشور های جهان سوم تشویق میشود، چیزی دیگری به جز از عوام فریبی، امیدواری کاذب، مشروعیت بخشیدن استعمار، گسترش فرهنگ قبول، و از بین بردن حرکت های خودجوش مردمی، نمیتواند باشد. از مقدمه و نکات کلیشه ای شده در مقاله "خطوط کلی سیاست خارجی افغانستان" که بگذریم، تنها با اشاره به دو مورد، میتوانیم دریابیم که "خطوط کلی سیاست خارجی افغانستان" چقدر هم دور از واقعیت های غیر قابل انکار است.

در شماره نهم آن آمده است:

" - سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان در برابر ایالات متحده امریکا و دیموکراسی های جهان، تنها از طریق مبارزه مشترک با تروریسم و پایان دادن به افراط گرایی شکل نمی یابد، ما به روابط خود با ایالات متحده و جهان دیموکراسی از یک چشم انداز ستراتیژیک، از چشم انداز باور به ارزش های سیاسی، حقوقی و اجتماعی مشترک می نگریم. افغانستان به مثابه یک دیموکراسی جوان در صدد است تا گام به گام به تحقق وسیع و همه جانبه ارزش های حقوق بشری و دیموکراسی به پردازد. از این چشم انداز همکاری ستراتیژیک با ایالات متحده امریکا بر بنیاد ارزش های مشترک سیاسی، امنیتی و منافع دراز مدت ما استوار است و این همکاری از اصول نهادین سیاست خارجی ما است."

اول اینکه طبعاً شما میتوانید در دنیای خود ساخته فکری تان به روابط تان با دیگر کشور ها با هر چشم اندازی که میخواهید، بنگرید. فقط کشور ها مجبور هستند تا بدانند که دیگر کشور ها با کدام چشم اندازی به آن ها مینگرند و اگر لازم باشد، چگونه میتوانند با روش های واقعیت گرایانه آنرا تغییر دهند. برای امریکا و متحدینش سیاست عبارت است از اینکه: کی، در کجا، چی وقت و چطور آنچه را که میخواهد، بدست میاورد. تغییر در پالیسی موفق معادل جرم است. امروز از واشنگتن تا لندن و از لندن تا توکیو به افغانسان بمثابه یک کشوری که گویا بنابر "خطر تروریزم" باید اشغال میشد، نگریده میشود و باور دارند که هر چه بخواهند میتوانند در افغانستان انجام دهند. پس چرا خود را مقید به بیروکراسی معمول دیپلوماتیک سازند؟

دوم، "ارزش های مشترک سیاسی، حقوقی و اجتماعی" افغانستان با امریکا و "دیموکراسی های غرب" چیست؟ اگر هدف از لیبرال دیموکراسی غرب که وابسته به امپریالیسم بازار آزاد است، باشد، ممکن نیست دیموکراسی غربی ارزش مشترک باشد و یا شده بتواند. زیرا لیبرال دیموکراسی غربی مولود یک ساختار اقتصادی استعمار غرب بوده و میباشد. و در عمل ما اجازه نخواهیم داشت که دیموکراسی داشته باشیم. اگر عکس قضیه درست میبود، کشور های مصر، عربستان سعودی، هایتی، کولمبیا، ایران (در زمان شاه)، جامائیکا، اندونیزیا، شیلی (در زمان پینوشه) و دهها کشور آفریقایی که با مداخله مستقیم و یا غیر مستقیم غرب اداره میشدند و میشوند، باید نمونه های خوبی از دیموکراسی در دنیا میبودند. و یا (freedom) میتواند ارزش مشترک باشد؟ آیا میدانید که درک اکثر مردم امریکا از آزادی، آزادی چیست؟

Freedom of Shopping یعنی آزادی خرید برای تفریح یا سرگرمی. آیا ما هم میخواهیم و یا اجازه خواهیم داشت تا آنگونه آزادی داشته باشیم؟ فراموش نکنیم که اگر دیکتاتوری و یا کمونیزم میتوانست بهتر و خویتر منافع غرب را تامین کند و زمینه ساز تداوم قدرت غرب در دنیا باشد، امروز چیزی به نام دیموکراسی غربی وجود نمیداشت. امریکا و "دیموکراسی های غرب" خوب میدانند که اگر سیستم اقتصاد استعماری شانرا حفظ نکنند، و اگر فساد، نابرابری، بی عدالتی، ظلم، عدم شفافیت، و جنگ در کابل، بغداد و بامکو (پایتخت مالی) وجود نداشته باشد فردا نه در سرک های کابل، بغداد و یا بامکو بلکه در سرک های واشنگتن، لندن یا پاریس مردم بالای یک کیلو گوشت جنگ خواهند کرد. بنا، با در نظر داشت وضعیت موجود کشورمان، اولتر از همه باید تعریف و باور مشخص خود مانرا از "ارزش های مشترک" داشته باشیم. در غیر آن روز گار تلخ "سوسیالیسم" دهه ۸۰ میلادی را یک بار دیگر زیر نام "دیموکراسی غربی" تجربه خواهیم کرد.

در شماره دهم "خطوط کلی سیاست خارجی افغانستان" آمده است:

"سیاست خارجی افغانستان در برابر همسایگان، بر اصول حسن همجواری، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و احترام به حاکمیت ملی استوار است. این سیاست افزون بر رویکرد منطقه گرایی ما، به دلیل نزدیکی و تأثیرات بسیار مستقیم، بر مسایل سیاسی، اقتصادی و امنیتی از اهمیت خاص ساختاری برخوردار میباشد. ما با جمهوری اسلامی ایران دارای مشترکات فراوان فرهنگی و تاریخی میباشیم. افغانستان بر سیاست مبتنی بر برادری و دوستی پایدار خود با این کشور ادامه خواهد داد. نگاه ما به این رابطه، ناشی از ایجابات انصراف ناپذیر منافع نسل های امروز و فردای ماست."

زمانی که زیادت از صد ها کارمند استخباراتی اسرائیل و امریکا در مرز های افغانستان و ایران آزاده فعالیت میکنند و به قول "جرمی سکاچیل" نویسنده کتاب بلک واتر، تنها دهها کارمند استخبارات اسرائیل زیر نام کارمندان شرکت خصوصی امنیتی بلک واتر در افغانستان فعالیت میکنند و در مرز های افغانستان با ایران یک جنگ تمام عیار استخباراتی جریان دارد؛ و در حالیکه امریکا تقریباً هر چند گاه عملیات های امتحانی را که در صورت حمله نظامی به ایران از آن استفاده کند، در افغانستان اجرا میکند، که بنابر گزارش واشنگتن پست به تاریخ ۸ می ۲۰۰۸، در تازه ترین مورد یک عملیات نهایت مخفی را چار اف شانزده (F۱۶) امریکایی، که هدف آن امتحان نمودن پرواز های دراز مدت در صورت حمله نظامی به ایران بود، در جنوب غرب افغانستان انجام دادند؛ و با در نظر داشت این حقیقت آشکار که در صورت حمله نظامی امریکا و متحدینش به ایران، افغانستان اولین پایگاه آنان خواهد بود، چرا و چطور ایران باید قبول کند که "سیاست خارجی افغانستان در برابر همسایگان، بر اصول حسن همجواری، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و احترام به حاکمیت ملی استوار است"؟ و همچنان در حالیکه پاکستان با صراحت اعلان میکند که صلح با طالبان به معنی ختم حملات طالبان در افغانستان نیست، ما چطور میتوانیم که به پاکستانی ها بقبولانیم که حتی اعلان این موضوع "بر اصول حسن همجواری" استوار نیست؟

هر چند روشن است که طرح "خطوط کلی سیاست خارجی افغانستان" درست چند روز قبل از امضای معاهده ستراتیژیک با امریکا، قدمی حساب شده برای منحرف ساختن اذهان عامه و بنوعی مشروعیت بخشیدن و به درازا کشیدن مداخله و اشغال بود که این مسله در جمله "همکاری ستراتیژیک با ایالات متحده امریکا بر بنیاد ارزش های مشترک سیاسی، امنیتی و منافع دراز مدت ما استوار است" به وضاحت آمده است، ولی آنانی که دل در گرو اداهای روشنفکر مابانه آقای سپینتا بسته اند و روشنایی را در آینه شکسته و تاریک نسل خون و خیانت مبینند، باید فراموش نکنند که روشنفکری و روشنگری به معنی تکیه به این و آن سفارت خارجی و راه رفتن با بکس دیپلمات در عقب منفور ترین ها نیست. روشنفکری و روشنگری به معنی به چالش کشیدن، نوسازی کردن و موشگافی کردن اندیشه

و عملکرد های معمول، بخاطر نزدیک شدن به روشنایی و حقیقت است و بر عکس درک آقای سپینتا هیچ جنبش روشنفکری و نو آوری "از بالا" (۱) امکان پذیر نیست.

در خاتمه میخوامم بپرسم که اگر در آینده نه چندان دور معامله با طالبان و حکمتیار صورت گیرد و در نتیجه آن " دیموکراسی های غرب"، پست وزرات خارجه را به طالبان و یا حکمتیار واگذار شوند، سرنوشت " خطوط کلی سیاست خارجی افغانستان" و " ارزش های مشترک" چی خواهد شد؟ و آقای سپینتا بازهم از کاندولیزا رایس بخاطری اینکه " امریکا افغانستان را آزاد ساخت" (۲) تشکر خواهد کرد؟

پایان

یادداشت ها:

- (۱) رجوع شود به مصاحبه آقای سپینتا با رادیوی زمانه. ۲۶ حمل ۱۸۸۶.
- (۲) سخنرانی آقای سپینتا قبل از امضای معاهده استراتژیک با امریکا در وزارت خارجه امریکا. ۱۳ می ۲۰۰۸.